

۸۰

چلچراغ ۲ / چراغ هشتم  
جزوه هفتم - غزل ۳۱۷۲

برگرفته از کتاب «هفت چلچراغ شمس» - مهدی سیاح زاده - جلد اول -  
ص ۲۳۹- انستیتو پژوهش ایران- لوس آنجلس - پاییز ۱۳۹۹ - ۲۰۲۰

- ۱- ای که از این تنگ قفس می پری  
رخت به بالای فلک می بری
- ۲- زندگی تازه بین بعد از این  
چند از این زندگی سراسری
- ۳- ذلقِ شپشناک در انداختی  
جان برهنه شده، خود خوش تری
- ۴- جامه ی این جسم، غلامانه بود  
گیر کنون پیرهنِ مهتری
- ۵- مرگ حیات است، حیات است مرگ  
عکس نماید به دل کافری
- ۶- جمله ی جان ها که از این تن شدند  
حی و نهان آند کنون چون پری
- ۷- بر سر دریاست چو کشتی روان

روح، که بود از تن خود لنگری  
۸- خانه تن گر شکند ، هین ! منال  
خواجه! یقین دان که ز زندان دری

۱

ای که از این تنگ قفس می پری  
رخت به بالای فلک می بری

از تنگ قفس پریدن : از قفس تنگ تن رها شدن و به  
آسمان (جهان مینوی) پریدن . بالای فلک: اینجا یعنی به  
آسمان (جهان دیگر) .

۲

زندگی تازه بین بعد از این  
چند از این زندگی سَرسَری

زندگی سَرسَری: زندگی سطحی . اینجا به معنی زندگی  
مجازی و میرا (نه جهان حقیقی و جاودان) آمده است.

۳

دلِق شپشناک در انداختی  
جان برهنه شده ، خود خوش تری

دلِق: جامه ژنده. لباس مندرس و پاره پاره. دلِق شپشناک:  
لباس ژنده که سراسر آلوده به شپش (حقارت) باشد. (تعبیری  
است از حقارت تن در مقایسه با روح) [لباس مندرس و پاره  
پاره تن را که پر از شپش این جهان بود، رها کردی،  
(در انداختی) زیرا جان بدون جسم ( جان برهنه = جان بی لباس  
تن) خوش تر است.

۴

جامه ی این جسم ، غلامانه بُود  
گیر کنون پیره ن مهتری

[بجای رختی مانند جامه بندگان (لباس تن) که اکنون آن را  
رها کردی، لباس سروری و بزرگی (مهتری) به تو عطا شده  
است.]

۵

مرگ حیات است ، حیات است مرگ  
عکس نماید به دلِ کافری

[آنچه که به نظر ما زنده بودن است در اصل مردگی است و آنچه که به نظر ما مرگ می رسد، آغاز زندگی و حیات است. ناباوران (کافران = ماده گرایان) این فرایند را برعکس می بینند و باور دارند.]

۶

جمله ی جان ها که از این تن شدند  
حیّ و نهان آند کنون چون پری

[همه جان هایی که از تن جدا شدند، زنده (حیّ) اند، ولی مانند فرشتگان از دیده های ما پنهان اند.]

۷

بر سر دریاست چو کِشتی روان  
روح ، که بود از تن خود لنگری

متن و شرح غزل: « ای که از این تنگ قفس می پری »

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

[اکنون روح (کشتی) از جسم که مانند لنگری او را «زمین گیر» کرده بود، رها شده و در دریا (جهان مینوی) در حرکت است.]

۸

خانه تن گر شکند ، هین ! منال  
خواجه! یقین دان که ز زندان دَری

[ای انسان (خواجه)! آگاه باش (هین)، اگر خانه تن شکست (مرگ پدید آمد) ناله و ندبه نکن مطمئن باش که روح از زندان رهایی یافته است.]

\*\*\*